

معرفی یک سند

## شیخ خزعل و مشروطه

ناهید فرهادنیا

مقدمه:

آنچه در این مقاله مورد توجه نگارنده قرار گرفته است معرفی سندی است که عنوان این بررسی را به خود اختصاص داده است.

در این بررسی تلاش شده تا علاوه بر اشاره اجمالی به زندگی و عملکرد شیخ خزعل و سرانجام کار وی با تکیه بر مندرجات سندی که تصویر آن پیوست این یادداشتها آمده است بر میزان نفوذ و قدرت امیر خوزستان و تقابلش با حکومت مرکزی در زمان ناآرامیهای عصر مشروطیت صحنه گذارده شود.

اصل و نسب خزعل

طایفه بنی کعب که خزعل نیز بدان تعلق داشت مسکن اصلیش در نجد بوده است و بعد از بالا گرفتن اختلاف با شریف مکه (که از اعقاب امام حسن (ع) بودند) بر سر پرده‌داری مکه و خدمت‌رسانی به حجاج به عراق هجرت می‌کنند و در اطراف بصره ساکن می‌شوند بعد از گذشت سالها به دلیل بروز خشکسالی به کناره‌ی راست شط‌العرب در اطراف زمینهای شیخ صفر تمیمی ساکن شده این مهاجرت مصادف با حکومت شاه عباس اول صفوی بود آنان سالها در آن ناحیه ماندگار شدند و با پیشرفت در کارشان تهدیدی برای طوایف همجوار خود



بودند بروز اختلاف بین بنی کعب و بنی تمیم باعث شد که این دو طایفه به صورت مسالمت‌آمیز از هم جدا گردند و کعبیان دسته جمعی به اهواز مهاجرت کردند و در منطقه‌ای واقع در کوت عبدالله (سمت چپ کارون) و اهواز قدیم ساکن شدند.

پایان مهاجرت‌ها رحل اقامت این طایفه در خرمشهر بود که در زمان سرتیپ حاج جابرخان نصرت الملک پدر خزعل صورت گرفت.

شیخ جابر بعد از اینکه به عنوان حاکم کلی خرمشهر و آن نواحی شناخته شد، مقر حکومتش را از خرمشهر به چند کیلومتری دورتر جایی که ابوجذیع نامیده می‌شد انتقال داد که بعدها ضمن نقل مکان کامل به آنجا آن مکان را فیلیه نامید و قصر حکومتی‌اش نیز بدین نام معروف گردید. شیخ جابر علاوه بر استحکام پایه‌های امارتش به گسترش روابط با کشورهای اطراف و داد و ستد با تجار انگلیسی می‌پرداخت. او همچنین با متحد کردن برخی عشایر کوچک ناشناخته ائتلافی تشکیل داد.

شیخ جابر بعد از کم و بیش سی سال مرزبانی و حکمرانی در سال ۱۲۹۷، ۱۲۹۸ هـ ق درگذشت. وی پنج پسر داشت.

برادران بزرگتر یعنی محمد و مزعل بعد از مرگ پدرشان آماده جانشینی وی بودند در این رقابت مزعل توانست با مهارت هر چه تمامتر رقیب و برادر خود را از صحنه خارج کند.

شاه وقت آن زمان (ناصرالدین شاه) نیز با لحاظ تمام القاب پدر لقب معز السلطنه را نیز به او اضافه کرد.

مزعل در طول زمامداری پانزده ساله‌اش از برقراری روابط صمیمانه با انگلیسیها خودداری کرد و با تردید به خواسته‌های آنان مبنی بر باز کردن نهر کارون برای کشتیرانی نگاه می‌نمود. انگلیسیها نتوانستند این موقعیت را از طریق مزعل کسب نمایند با دادن رشوه‌های کلان به حکومت مرکزی این امتیاز را به دست آوردند. این امر مزعل را بسیار نگران کرد زیرا باز شدن نهر یعنی دخالت مستقیم مرکز، وی نیز به روسها و فرانسویها متمایل گشت، تمایلی که چندان خوشایند انگلیسیها نبود. مزعل به طور مستقیم با انگلیسیها در نیفتاد و در بعضی مواقع تجارت خود را با آنها گسترش داد. او امیدوار بود که وقتی رودخانه به روی رفت و آمد کشتی‌ها بسته شود مأموران ایرانی منطقه را ترک می‌کنند. شیخ می‌خواست دست از مخالفت بردارد و با انگلیسیها همکاری کند به شرط آنکه آنها دوام وطن او را تضمین کنند. در مجموع انگلیسیها از مزعل راضی نبودند.

موضوع دیگری که حائز اهمیت بود، برادر کوچکتر مزعل خزعل بود. برخی مورخین معتقدند که مزعل نسبت به خزعل رفتار سختگیرانه داشت و برخی معتقدند که وی را همیشه کنارش قرار می‌داد و از او مراقبت می‌کرد چون نسبت به وی سوءظن داشت.

البته این سوءظن هم بی‌مورد نبود خزعل نیت رسیدن به قدرت را در سر داشت و بهتر از انگلیسیها کسی را نیافت؛ چون آنها از مزعل راضی نبودند. بنابراین خزعل بیش از پیش به انگلیسیها نزدیک شد و درصدد برآمد که از کمک آنها برای به دست آوردن حکومت محمره (خرمشهر کنونی) در صورت عزل مزعل

برخوردار شود و در عوض وی قول خواهد داد که برخلاف برادرش در راه تجارت انگلیسیها در خوزستان مانع ایجاد نکند و اظهار داشت در هر حال انبوه قبایل از او حمایت می‌کنند چون از جسارت و افزایش مالیات خود توسط مزعل ناراضی بودند.

انگلیسیها که در ظاهر، این امر را نپذیرفتند در موقعی که سکوت می‌توانست به مثابه رضایت ضمنی تلقی شود خزعل به اقدامات خود ادامه داد و با همدستی با غلامان خود و پسرعموی خود سلمان مزعل را با چند تن از خواص در نزدیکی قصرش هدف گلوله پی‌درپی قرار داد و به قتل رساند، در یکم محرم ۱۳۱۵ق (۱۲ خرداد ۱۲۷۶ ش). در واقع حقیقت این قتل در آن است که جدا از اعمالی که از مزعل سرزد، مانند کینه‌توزی با برادرش (خزعل)، نحوه تقسیم غیرعادلانه املاک پدر ... که زمینه ترورش را فراهم نمود مشخص گردید.

خزعل می‌خواست به ریاست برسد و انگلیسیها با آگاهی از این موضوع زمینه را مهیا کردند. به طوری که در یک گزارش محرمانه و سری بعد از قتل مزعل چنین نگاشته شد: «وقتی که به ریاست رسید(خزعل) به وعده خود با دقت و امانت رفتار کرد و از باوفاترین شخصیتها برای ما شد و از او هیچ‌گونه مخالفتی سرنزد و به تمام مشورت‌های ما ایمان آورد که علاوه بر گوش دادن به اندرزهای ما کلیه مطالب ما را برآورده کرد بدون آنکه به ما کوچکترین آسیبی برساند».

## خزعل که بود و چه کرد؟

همانطور که در توضیحات فوق بیان گردید، خزعل از بنی کعب بود از تیره فرعی «محیسن» محمره (خرمشهر کنونی) و مادرش نورا یا نوره دختر شیخ قبیله‌ی «با وی» بود.

شیخ خزعل القاب نصرت‌الملک، معزالسلطنه، سردار اقدس، سردار ارفع و... از دولت انگلستان دریافت و در حکومت هند نشانها و فرمانهای مهم نظامی داشت و علاوه بر این القاب لقب SIR (سیری) را نیز دولت انگلیس به وی داده بود. شیخ در طول دوران زمامداریش به منظور جلوگیری از هر گونه زیان به جان و مال انگلیسیها هر چه در توان داشت به کار بست. در طول سالهای سلطنت مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و احمدشاه و به خصوص در دوران پراکندگی‌ها و اغتشاشات مشروطیت که وی نیز با مداخله در وقایع انقلاب تا حدودی بر این آشفتگیها دامن زد و هدفش استقلال طلبی بود. تقریباً تمام عشایر خوزستان را مطیع ساخت و چون اهل زد و بند بود. رقیبان خود را به راحتی کنار گذاشت، وی حاج علی اصغر خان امین‌السلطان (اتابک اعظم) صدراعظم مظفرالدین شاه را با هدیه و پیشکش و پول فریفته و توسط او امتیازات فراوانی کسب نمود، و در طول دوران امارت طولانی خود نه تنها مالیاتی به حکومت مرکزی نداد بلکه اراضی بسیاری را در اهواز، خرمشهر(محمره سابق) و آبادان خرید یا تصرف کرد و یا با دادن رشوه به املاک خود اضافه نمود و زمانی که انگلیسیها در سال ۱۲۹۰ شمسی تصمیم به ساختن پالایشگاه در آبادان گرفتند با وی مذاکره نموده و اراضی را از شیخ اجاره کردند. این امر به خوبی قدرت وی و ضعف حکومت مرکزی را مشهود می‌ساخت، همین ضعف باعث قدرتمند شدن شیخ خزعل و مستقل‌تر شدن وی گردید و

سبب شد تا او به چیزی جز حکومت بر ایالت خوزستان و به تعبیری خودمختاری نیاندیشد. شیخ امیدوار بود به دلیل حفظ منطقه از اشغال قوای عثمانی در پایان جنگ جهانی اول انگلستان وی را در رسیدن به خواسته‌هایش حمایت کند. اما انگلستان خواهان این امر نبود و تنها وجود خزعل را برای حفظ تأسیسات نفتی‌اش و تأمین منافعی در مقابل حکومت مرکزی لازم و ضروری می‌دانست، اما خزعل که به دفاع انگلستان از خود امیدوار بود و تنها عامل عملی نشدن مقصودش را حکومت مرکزی می‌دانست، جدال با حکومت مرکزی را آغاز کرد در همان ابتدای درگیری لرد بالفور در مجلس لردان انگلیسی گفت که: «بین انگلستان و شیخ محمره همیشه روابط دوستانه موجود بوده ولی ما هیچ‌گاه شیخ را به عنوان مالک‌الرقاب یک قسمت از ایران نشناخته‌ایم. او همیشه تابع حکومت مرکزی ایران بوده است». در پاییز سال ۱۳۰۲ ش اوضاع و احوال به گونه‌ای که به زیان شیخ خزعل بود شکل گرفت. کلنل مک کورماک از کارمندان عالی رتبه خزانه‌داری کل به همراه سه محاسب ایرانی به اهواز رفتند و به مذاکرات طولانی با شیخ پرداختند. شیخ مبلغ زیادی بدهکار بود، مقداری از آن را پرداخت و قبول کرد مالیاتهای جاری را بپردازد و بدهی قبلی را نیز پرداخت نماید. در واقع همراهی این مقام انگلیسی در معیت چند ایرانی نشان‌دهنده همکاری این کشور با رئیس‌الوزراء رضاخان و حکومت مرکزی بود. شیخ خزعل هنگامی که بی‌مهری دولت بریتانیا را نسبت به خود دریافت و از سوی دیگر برای پرداخت مالیات به تعویق افتاده از سوی دولت تحت فشار قرار گرفت تحریکات علیه حکومت را آغاز نمود. در وهله اول نماینده‌ای به پاریس فرستاد تا شاه را برای بازگشت فوری به ایران متقاعد سازد. سپس با نیرویی که فراهم شده بود به سوی پایتخت لشکرکشی و در صورت عدم تمایل اختیارات را به ولیعهد واگذار نماید تا به کمک او نقشه عملی گردد و در ادامه تحریکات قبایل عرب را گردآوری کرده و مابین آنها پول و اسلحه تقسیم نمود. هدف وی از این کار اعلام خودمختاری بود و طی بیانیه‌ای که نسخه‌ای از آن به مجلس ارسال شد، خواهان برکناری رضاخان گردید.

## پایان کار شیخ خزعل

آنچه سبب‌ساز حمله رضاخان به خوزستان گردید، تغییر سیاست انگلستان بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ م ۱۲۹۸-۱۲۹۷ ش) بود که موضوع اتحاد اعراب به خوزستان نیز سرایت کرد و شیخ خزعل به امید جدایی خوزستان و تشکیل سلطنتی مستقل مدعی (قیام سعادت خوزستان) شد که البته این طرح را نیز دولت انگلستان ریخت و منظور از آن این بود که حریف را فریب دهد. در نتیجه مقدمات انقراض سلسله قاجار و تشکیل سلسله پهلوی را بدون مخالفت همسایه شمالی ایران فراهم کند. برای این کار ناگزیر شد یک مانور سیاسی شکل دهد و خزعل را که معروف به طرفداری از سیاست انگلستان بود، علیه حکومت مرکزی وادار به طغیان نماید تا به روسها این طور وانمود شود که انگلیسیها قصد تجزیه خوزستان را از ایران را دارند. شیخ خزعل و عده‌ای از رؤسای بختیاری قربانی این سیاست شدند.

انگلستان قصد داشت یک حکومت نیرومند که نفوذ مرکزیش تا آخرین نقطه برسد در ایران ایجاد کند و برای رسیدن به این هدف می‌بایست به نفوذ ملوک الطوائفی و بساط خان‌خانی خاتمه داده می‌شد و چه

بهتر که این به شکل مانور سیاسی به نفع همان حکومتی که قرار است ایجاد شود، تمام گردد. جان جاک بیربی مورخ انگلیسی درباره تغییر سیاست خارجی انگلیس در کتاب خود نوشته است: «اگر انگلیسی‌ها می‌خواستند از خزعل در دراز مدت در برابر حکومتی حمایت کنند باید این حکومت ضعیف باشد در حالی که ایران بعد از اینکه پهلوی همه کاره آن شد، حکومتی ضعیف به شمار نمی‌آید، سیاست انگلیسی‌ها تغییر کرده است». البته قطعاً منظور این مورخ در مقایسه با قاجاریه بوده است.

طرح رضاخان و دیپلماسی بریتانیای طرفدار او این بود که سرو صدای شیخ را در بیاورند تا بتوانند به این وسیله به آن حدود حمله کنند. برای این منظور قضیه مالیات به تعویق افتاده را پیش کشیدند و همانطور که پیشتر اشاره شد موجبات عکس‌العمل شیخ را فراهم نمودند.

بدین ترتیب بهانه بدست آمد. رضاخان سفر جنگی‌اش را روز ۱۳ آبان ۱۳۰۳ ش با نیرویی مجهز به سمت جنوب آغاز نمود و در این زمان شیخ خزعل حدود ۲۸ سال بود که حاکم خوزستان بود، اگر چه حکومت، حاکم اسمی به خوزستان می‌فرستاد اما قدرت واقعی از آن شیخ خزعل بود.

با توجه به روابط دوستانه‌ای که بین رضاخان و سرپرسی لورین وزیر مختار انگلستان وجود داشت و اخبار مساعدی که از جانب ایشان به انگلستان مخابره می‌شد، مشخص بود که بازنده کیست.

دولت انگلیس با توجه به چاههای پر از نفت خوزستان و همچنین با توجه به خطر پیشروی نیروهای سرخ در شمال ایران و لزوم حفظ و حمایت از حکومت مقتدر مرکزی (در جریان تغییر سیاست) دیگر علاقه‌ای به حفظ فتودالهای کوچک و غارتگر محلی که با غارتگری خود و آزار هم‌وطنانشان به شهرت انگلستان لطمه وارد می‌کردند، نداشت و عدم حمایت انگلستان از شیخ خزعل به سفر جنگی حالت مارش و راهپیمایی بخشید.

امیر خوزستان وقتی دریافت که انگلستان از وی حمایت نمی‌کند، بدون مقاومت تسلیم شد. تباری رضاخان با انگلیسی‌ها به ظاهر معاهده اهواز را در پی داشت که بر طبق آن دولت انگلیس حکومت پهلوی را در قبال تداوم بهره‌برداری کمپانی نفت انگلیس و ایران از مخازن نفت جنوب به رسمیت خواهد شناخت. پس حمایت خود را از خزعل برداشت و فقط از سردار سپه خواست تا از تعرض به جان او خودداری کند و اجازه دهد بین خوزستان، کویت و عراق در تردد و استراحت باشد.

اما چند ماه بعد به گونه‌ای غافلگیرانه بازداشت و به تهران آورده شد و سرانجام در سال ۱۳۱۵ در تهران درگذشت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ شایع شد مأموران نظمیه او را خفه کردند. قزوینی در وفیات معاصران به این موضوع اشاره نموده، ولی اینکه مأموران تأمینات او را خفه کردند اثبات نشده است بر طبق گفته منابع جسد شیخ در امامزاده عبدالله در ری در اطراف تهران به امانت گذاشته شد و بعدها به نجف منتقل گردید.

بیربی در این خصوص چنین نگاشته است: «خزعل در تهران مُرد در صورتی که از حقوق یک امیر مستقل برخوردار نبود، اما زمین‌های او به امپراتوری ایران ملحق شد و شرکت نفتی ایران و انگلیس مجبور شده که دیگر با حکومت ایران در تهران سر و کار داشته باشد».

در هر حال این شخص و فعالیت‌هایی که او کرده مجال بررسی بیشتر در روشن شدن گوشه‌های ناگفته تاریخ ایران را دارد.

## متن بازخوانی

به تاریخ ۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم [افخم] جلیله آقای سردار اسعد وزیر داخله، دامت شوکته العالی

بشرف عرض حضور مبارک می‌رسانیم: اولاً از درگاه حضرت احدیت دوام عمر و عزت و شوکت و اقتدار حضرت مستطاب اجل را مسئلت می‌نمائیم، ثانیاً جسارت می‌شود سابقاً شرحی در خصوص سرحد فیلیه و عربستان معروض داشته‌ایم و کاملاً خاطر مبارک مستحضر است. در همان اوقات مسموع افتاد کاغذی از انجمن سری محمره به عنوان آقا محمدرضا مدیر اصلاح رسیده کسان سردار ارفع در بمبئی مستحضر شده به اشاره و اجازه سردار معظم مبلغ سیصد روپیه به مدیر اصلاح داد که کاغذ مزبور را در اخبار مندرج نماید مشارالیه هم محض فایده شخصی چشم از حقوق ملتی پوشیده و کاغذ را درج اخبار نمود. ضمناً کسان سردار ارفع ساعی شدند شاید آن کاغذ را از مدیر اصلاح گرفته برای سردار ارفع روانه نماید از قرار معلوم این اوقات مجدداً مبلغی گرفته و کاغذ مزبور را نزد سردار ارفع فرستاده یا خواهد فرستاد. این بندگان در صدد بودیم که آن کاغذ را به دست بیاوریم و معلوم نمائیم چه مطلبی در او بوده است که به این اندازه کسان سردار ارفع مبالغه داند کاغذ را از ید مدیر اصلاح بیرون بیاورند تا این اوقات که بحمدالله تعالی از اقبال حضرت اجل سوادی از روی عین آن کاغذ به دست آورده لفاً تقدیم و ارسال داشت که از لحاظ مبارک می‌گذرد. امیدواریم چنانچه نیم بذل توجه مخصوصی در این باب بفرمایند که دست اجانب از خاک وطن کوتاه شود و بعضی اشرار هم که بنای شرارت و هرزگی داند قدری به جای خود بنشینند و دست از شرارت و اذیت مردم بیچاره بدارند و مردم را به حال خود واگذارند، دیگر اخباری که قابل عرض حضور مبارک باشد نیست زیاده عرض و جسارتی ندارد.

[ظهر سند] نمره ۱۴۹۸۶- مهر ورود کابینه وزارت داخله ۱۳۲۸- چاکرزاده [متحد] انجمن- مهر: انجمن وطن‌خواهان ایران، بمبئی ۱۳۲۶.

سواد خطی که از محمره در تاریخ ۱۴ شوال سنه ۱۳۲۷ از انجمن سری جهت مدیر اصلاح رسیده و مشارالیه محض فواید تشخیصیه چشم‌پوشی از درج آن نموده و مبلغی گرفته کاغذ را نزد برادر از مجمع مرجوع داشته است و یا بعد روانه خواهد نمود.

یا غفار الذنوب، لا تغفر الذنوب المستبدین اولئک اشتر و الضلالة بالهدی و العذاب با المغفره فما اصرهم علی النار یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدالمستبدین فاعتبروا یا اولی الابصار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون جریده فریده اصلاح دام افاضاته، درد دل عرض کنیم یا حکایت جانگداز را چاره برای این بیچارگان هم پیدا نمائید نمی‌دانیم چرا جریده فریده مقدسه جبل‌المتین جراید دیگر جریده

اصلاح از آنچه می‌فهمند و به شما می‌نویسند از آنها چشم می‌پوشید و هیچ مذاکره از صفحه عربستان نمی‌نمائید آخر بپرسید، بگوئید، بنویسید، شما زبان دولت هستید صاحب‌کارهای بزرگ شما هستید، مؤسس اساس مشروطیت شما هستید چه بگوئیم پیش کی داد بزنیم؟ کجا برویم؟ یکی بگوئیم آخ آخ آخ باز هم خدا کریم است اینک سردار ارفع با والی پشت کوه همدست و هم قسم شده دارند بزرگان ملعون را با خود همدست می‌کنند، از این طرف شیخ مرتضی شوشتری ملعون را برانگیخت تا دعوی سختی در شوشتر گذاشت، چند نفر مقتول، قدری بیچاره فقیر را گرسنگی هلاک، باقی مردم را جریمه، خانه‌های مردم را خراب از بس که تیر انداختند از آن طرف والی پشت کوه را برانگیخت و با سکوند مع کرد سواران بوقداره و سکوند راه دزفول را خراب قافله اصفهان را بردند، قریب هفتصد قاطر و یک صد هزار تومان مال التجاره به یغما بردند و به خاک پشت کوه رساندند باز هم به جای خود ننشسته‌اند دارند اطراف دزفول را خراب، دهات دزفول را تمام غارت مردان ایشان مقتول، زنان ایشان اسیر حکومت دار و ندارند اهالی را به جان یکدیگر می‌اندازند شیخ مرتضی ملعون اعلانی نوشته بر دیوارهای بازار شوشتر نصب کرده که ما چهل نفر هستیم. هر کس از جان خود عاجز است اسم مشروطیت را بر زبان جاری بگرداند. علی‌الاصح هم از فیلیه و محمره شیخ تفنگ و فشنگ و پول نقد و برات می‌سد و کذالک اسدخان دزفولی هر زمان خط برای [مرکز] نوشته از محمره استعداد و پول برایش می‌رسد سواران بوقداره متصل به رفت و شد در فیلیه هستند پول تفنگ و فشنگ از سردار ارفع گرفته به پشت کوه می‌برند اما سردار ارفع پیغامی داده دمه خودش را از لشکر فرستادن خالی کرده گفته که چون من سرقدسه دولت هستم نمی‌شود آشکارا قشون بکشم نظر علی خان فتح‌السلطان که پسر بوقداره و دشمن جانی پدرش والی است بکلی از کردار پدرش خوشش نمی‌آید و منتظر فرصت است که اسم پدرش را از میان بردارد و خیلی هم بازور است. سردار ارفع آدم مخصوص نزد او فرستاده که در این موقع نازک این عداوت چه چیز است چند روز دیگر خودش می‌آید. مظفری که نزدیک ناصری است پیغام داده به فتح‌السلطان که خوب نیست این عداوت، سردار بختیاری می‌خواهد خانه شما را خراب کند. من که آدم مظفریه تو هم باید بیایی از آنجا آدم مخصوص می‌فرستم نزد پدرت هر چه می‌خواهی بتو می‌دهد، من هم تو را راضی می‌کنم سیم تلگراف محمره شوشتر ناصری دزفول را عمداً بریده از جوادخان شوشتری را اسدخان دزفولی به اشاره سردار ارفع در یک ماه و نیم قبل به عنوان معالجه فرستادند اصفهان خرج از سردار ارفع ولی باطناً جهت دیدن امیر مخم و سالارالدوله و صولت‌الدوله قشقای الحال از راه شوشتر دیروز به شوشتر و جهاز شوشال مال لنج در شرف حرکت بودند فوراً سوار جهاز شده جهت محمره روانه شد. خطوط و پیغامات خیلی آورده بود، ما مفتش و جاسوس مخصوص خودمان را فرستادیم نزد او دیدن احوال پرسی و سئوالات از او می‌کند در ضمن گفتگو خود را شاهی قرار می‌دهد تا اینکه جوادخان را سر حرف می‌آورد. به او می‌گوید از جمله پیغامها که از امیر مخم و سالارالدوله و صولت‌الدوله قشقای دارم یکی این است که خاطر والی و سردار ارفع را جمع می‌کند از قراری که می‌گفت اهالی اصفهان دل‌سرد از صمصام السلطنه شده‌اند، همان آقا نورالله با صمصام السلطنه است اگر اندکی هم آقا نورالله دل‌سرد شود اهالی اصفهان صمصام را بیرون می‌کنند، دو تا کاغذ هم برای محمدعلی شاه

آورده است یکی از سردار مفخم، دیگری از سردار معتضد یا اینکه از سالارالدوله اینقدر بدانید که هر گاه خدا نکرده این عدویشان سری بجنابند محمدعلی شاه به محمره نزدیک است، بیست روزه وارد محمره می‌شود. مختصر عرض می‌کنم خیلی می‌گفت اهالی اصفهان را بر صمصام شورانیده‌اند مابین بختیاری را خراب کرده‌اند و راه را خراب کرده‌اند هر دم با یکی می‌سازند فتنه‌ها در یک جا بر پا می‌نمایند پیغامات را رفت محمره به سردار بگویند باری قدری از اینها و از اهالی بگوئیم دوشنبه ۱۷ همین ماه انجمن نظار در مسجد شاه صفی منعقد می‌شود، یعنی می‌گویند از محمره هم یک جزئی پیش کشی برای فخرالملک رسیده و او را جهت ملاقات خواسته‌اند. خدا کند با این حکومت جدید مقدس مشروطه‌خواه استبداد اثر نکند، اما از کیفیات ناصری سردار ارفع هر چه سیورسات لازم داشته از شوشتر دزفول رامهرمز، ناصری، اهواز جمع کرده برده است محمره. مطلب دیگر [نهر هاشم] [و شاهرود] چهار شدند قدری از آنها را بریده است، حالا با وجودی که بریده مع‌ذکب گرفته از تمام دزفول و اطرافش الی عماره عثمانی الی شوشتر دزفول رامهرمز ناصری، هویزه، بصره تمام غاریابی آب می‌باشد این جاها آیا داند حاصلات او بسیار است ولی ما محصول آنرا نمی‌دانیم همین قدر شخصی گفت که من یک سال در اینجاها بودم شیخ النمیّه از شیخ گرفته به اجاره با دو سه شیخ دیگر شراکت محصول دو ساله او را [لیره] عثمانی با ترازو تقسیم نمودند که از شماره عاجز بودند مختصر امسال خود سردار آمده بودند ناصری دو سه نفر مهندس‌های کاردان آورده که تعیین خرج او را بکنند پس از آن دو سه مهندس تقریباً پانزده هزار تومان منتهای زیادی مخارج الی بیست هزار تومان خرج نمی‌خواهد به هر حال گذاشت و رفت حال از اول نیمه رمضان تا حال می‌بینیم و می‌فهمیم که قونسول دولت بهیه انگلیس می‌آید و با وجود گرما خودش می‌رود صحرا بالای تند و هر سفری ده دوازده روز طول می‌کشد عملجات از ناصری همراه می‌برد مهندس هم می‌برد، معمار هم می‌برد. مختصر از نیمه رمضان تا به حال چندین نفر از محمره می‌آید می‌روند نهر هاشم و مراجعت به محمره می‌کنند تا این سفر که هشتم شوال آمده است قدری اسباب همراه آورده است معلوم شد که اسباب خیلی است در محمره اینها را با جهازات می‌آورد ناصری تا آخر از چند نفر موثق شنیدیم و از خود معماران و مهندسین هم شنیدیم که حضرت مستطاب، اجل اکرم سردار ارفع لعنة‌الله علیه، امتیاز داده است به دولت انگلیس سوال و جواب خیلی شده است فیما بین ما و مهندسین و معماران و اشخاص موثق. آخر گفتیم که ما نمی‌دانیم شاه کدام است جهت اینکه در زمان مظفرالدین شاه نشنیدیم که چنین امتیازی داده باشد بعد از مظفرالدین شاه که نه مجلس نه شاه معلوم بوده پس از کی امتیاز دارند گفتند که اولاً خود انگلیسیان آشکارا می‌گویند ملک ملک خودمان اختیارش با خودمان است چرا بگذاریم خراب بشود؟ گفتیم بحمدالله ما هم شاه داریم و هم مجلس هم دولت هم ملت، یعنی چه گفتند اگر چنین چیزی بود این سردار خائن چنین کاری نمی‌کرد، گذشته از این فعلاً که نه دولت و نه ملت معلوم نیست خودش هم ماهیتش خراب است، فعلاً این کار را می‌کند پول گزافی هم می‌گیرد. بعد از این هر کدام که مستقل شد خود قونسول طرف او را گرفته نمی‌گذارد ضرری بر او وارد بیاورند. گفتیم که چرا سردار چشم از این مداخله‌های فوق العاده پوشیده نیست دوهزار تومان بیشتر خرج ندارد و سال اول هزاران طور مخارج مداخل عاید او خواهد شد. گفتند: شما نمی‌دانید باید قونسول روز



تنگ به کار او بیاید واقعاً، ما خیلی اظهار تشکر از گمرک محمره داریم در ماه رمضان قونسول بوشهر و محمره دو نفری آمده بودند پیش سردار که باید اذن بدهی یا بیرق دولت خودمان را از پشت بام بیاوریم و بالای متنایه یعنی اسکله کنار شط درب بالیوزخانه بنشانیم، فلان مبلغ هم بتو می‌دهیم، قبول کرد. گمرک مانع شد تا به حال هر شبی ده نفر آدمهای گمرک در بالیوزخانه مستحفظ هستند شب و روز ساکنند که مبادا یک مرتبه بدون خبر بزنند آن وقت دچار مشکلات شوند. به هر حال جریده اصلاح داشت که هر طور و به هر نوع مصلحت بدانند منبر بفرمایند که تا زود است جلوگیری نمایند والا هر چه طول بکشد ایشان کار خود را محکم می‌نمایند و یک دقیقه مسامحه حرام است هر چه زودتر جلوگیری نمایند دور است و ما علینا الا البلاغ ما بعدها هم اخبارت عرض خواهم نمود، ولی ایراد نگیرید که چرا با پست فرستادیم راساً خودتان مسبوقید که آن وقت اسباب گرفتاری ماها خواهد شد، ولی در جوف خط بهتر است تا می‌کنیم که این عجزه که عروس هزار داماد است چه ننگی بالا می‌آورد مستدعی است که امضا محفوظ نمائید چون که خیلی این اطراف خراب است کسی بگوید من مشروطه‌خواه هستم ویرا بابی می‌خوانند جانش، مالش، عرضش در معرض تلف است و دهان او را خورد و درهم خواهند محرم مملکت خیلی شلوغ است تا خدا چه خواهد، و السلام علی من اتبع الهدی و رحمه الله و برکاته.

از محمره با کمال پریشانی احوال از بابت اشرار تاریخ چهاردهم شوال سنه ۱۳۲۷.  
(اقل انجمن سری در محمره و شوشتر)

### کتابنامه:

- ۱- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان ۱۹۲۵-۱۸۷۸، دوره خاندان کعب و شیخ خزعل، ترجمه محمدجوهر کلام. تهران: شادگان، ۱۳۷۷.
- ۲- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۱، تهران، زوار، ۱۳۷۸.
- ۳- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۴- جلالی، نادره، سیاست بریتانیا در خلیج فارس بررسی غائله شیخ خزعل، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.
- ۵- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، تهران: عطایی، ۱۳۷۱.
- ۶- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ج ۳.
- ۷- سترانک، ویلیام تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان، ترجمه صفاءالدین تبراییان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.
- ۸- سرپرسی، لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، فلسفه، ۱۳۶۳.
- ۹- صداوی، علیرضا، تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل، تهران، آفرینه، ۱۳۷۹.
- ۱۰- غنی، سیروس، ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۸.
- ۱۱- کسروی، احمد، تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان، بی‌جا، خواجه، ۱۳۶۲.

معرفی یک سند شیخ خزعل و مشروطه/ ناهید فرهادنیا

۱۲- معتضد، خسرو، خاطرات قائم مقام الملک رفیع، تهران، قطره، ۱۳۸۳.

۱۳- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، تهران، علمی، ۱۳۷۴.

### مجله

مجله هوخت، سال ۲۹، ش ۳ (فروردین و اسفند ۱۳۵۷).

### سند

سازمان اسناد ملی ایران، شماره سند ۲۹۳۰۰۲۸۰۳، محل (آرشیو ۶۱۲ ع ۱ ب آ ۱).  
۱۳۲۸.

### پی‌نوشت:

۱ - بالیوز، قونسول؛ کسی که وکیل سیاسی دولت خود در کشور دیگر است، شه‌بندر، کارگزار.  
از جناب آقای محسن روستایی که در بازخوانی سند از مشاوره ایشان بهره‌مند گردیدم سپاسگزارم.









